

گزارش سیاسی کمیته اجرائی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) به کنفرانس چهارم

گزارش سیاسی کمیته اجرائی راه کنفرانس چهارم سازمان با بررسی و ارزیابی اوضاع عمومی جهان و چشم انداز تحولات آغاز میکنیم.

جهان سرمایه داری در لحظه کنونی با بکرشته تلاطمات و بحرانهای روبروست که ناشی از تضادهای فوق العاده رشد یافته نظام سرمایه داری در مرحله سلطه سرمایه مالی و سیادت انحصارات اند.

۱- مقدم بر هر چیز باید به بحران اقتصادی اشاره کرد که هم اکنون تمام جهان سرمایه داری بویژه اصلی ترین مراکز سرمایه جهانی را فرا گرفته است. سیر نزولی و انحطاط اقتصادی کشورهای پیشرفته سرمایه داری که در سی سال گذشته اعتلاء و رونق نسبی اقتصادی پس از جنگ جهانی دوم، با بحران اقتصادی اواسط دهه ۷۰ مجدداً آغاز گردید و در بحران اوایل دهه هشتادادامه یافت با بحران اقتصادی کنونی شدت گرفته است. در حالیکه در سال ۱۹۸۹ نرخ رشد سالانه تولید ناخالص داخلی در آمریکا ۲/۵ درصد، ژاپن ۴/۷ درصد، آلمان ۳/۸، فرانسه ۳/۹، ایتالیا ۳، انگلیس ۲/۳ و برکمانا ۲/۵ درصد بود، ارقام رسمی انتشار یافته برای سال ۱۹۹۱ نشان میدهند که این نرخهای رشد بترتیب ۰/۷، ۴/۵، ۱/۲، ۱/۲، ۱، ۲/۲ و ۱/۵ کاهش یافته اند. آنچه که در این ارقام جلب توجه میکند و بیانگر عمق و ژرفای رکود اقتصادی است، اینست که نرخهای رشد نه تنها بطور نسبی بلکه در مورد پاره ای از کشورهای نظیر آمریکا، کانادا و انگلیس بطور مطلق کاهش یافته اند.

تشدید بحرانهای اقتصادی نظام سرمایه داری که در رکودهای طولانی مدت و کاهش مطلق و پی در پی نرخهای رشد، نمود یافته، حاکی از وجود بحران مزمن و ساختاری نظام سرمایه داریست. این بحران انعکاس حدت تضادها و تناقضات ذاتی نظام و رشد و رسیدگی آنها بر مرحله ایست که کل نظام را بایک بن بست روبرو ساخته است. حدت بحرانها مقدم بر هر چیز انعکاس این واقعیت است که در مرحله انحصار و سلطه سرمایه مالی تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و تملک خصوصی به منتهای درجه خود رشد کرده، راه حلی برای غلبه بر موانع موجود در چارچوب نظام سرمایه داری نمی یابد و تنها راه حل قطع نسبی را در نفعی مناسبات موجود می یابد.

انقلاب تکنولوژیک نوین و تحولات صنعتی - تکنولوژیک چند دهه گذشته عاملی بوده است که به تشدید این تضاد و ایجاد موانع عظیم تریسیر راه سرمایه یاری رسانده و بحرانهای اقتصادی این نظام را تشدید کرده است. در دوران پس از جنگ جهانی دوم در نتیجه تمرکز و انباشت عظیم سرمایه، تحولات علمی و تکنولوژیک، رقابتهای بین المللی، تلاش بورژوازی برای کاهش هزینه های وسائل کار و مواد خام، افزایش بارآوری کار، تقویت انگیزه های مصرفی و گسترش بازار، بنحوروز افزونی بکارگیری تکنیکهای جدید و عالیتر در دستور کار قرار گرفت. انقلاب تکنولوژیک، اختراع میکروالکترونیک و تکامل کامپیوترهای الکترونیکی زمینه کاربرد کامپیوتر را در کنترل و اتوماسیون پیشرفته کنونی امکان پذیر ساخت. این امر تا ثیرات دگرگون کننده ای بر کل صنایع و ساختار آنها بر جای گذاشت. در نتیجه مجموع این تحولات، ساخت فنی سرمایه با تحولات عظیمی روبرو گردید و ترکیب ارگانیک سرمایه بنحونوعی قابل تصویری عالی تر گردید. هر چند که این امر در کوتاه مدت، و به شکلی لحظه ای به بورژوازی امکان داد که بر موانع موجود بر سر راه سرمایه غلبه کند و خود را از مخمصه بن بست نظام در عالیترین مرحله تکاملی آن موقتاً نجات دهد، اما موانعی عظیم تر را بر سر راه سرمایه پدید آورد.

تا اواسط دهه ۷۰ شرایط با النسبه مساعد اقتصادی در جهان سرمایه داری، و عواملی نظیر ارزان شدن عناصر سرمایه ثابت بویژه مواد خام، افزایش سریع بارآوری کار، بسط عمقی بازارهای موجود، گسترش و بسط بازرگانی بین المللی و صدور سرمایه به بورژوازی امکان داد که حداکثر

بهره برداری را از شرایط مطلوب بکند، و خود را موقتاً از شر بحرانهای همه جانبه نجات دهد. اما با ازمیان رفتن شرایط با النسبه مساعد، در شرایطی که ترکیب ارگانیک سرمایه فوق العاده عالی شده بود، نرخ سود کاهش یافت، موانع عظیمی بر سر راه حرکت سرمایه سبز گردید و ادامسه روند تولید با اختلالات جدی روبرو گردید. بحرانهای پی در پی دوده ها اخیر در جهان سرمایه داری از واقعیت این تضادها و موانع ناشی میگردند. آیا بورژوازی قادر است با توجه به سطح کنونی پیشرفت نیروهای مولده، تضاد این نیروهای مولده با مناسبات تولید سرمایه داری، خود را از شر بحرانها نجات دهد؟ پاسخ به این سؤال قطعاً منفی است. حتی تکرار شرایط دو دهه پس از جنگ و تخفیف نسبی این بحرانها امکان پذیر نیست. عوامل متعددی در اینجا عمل میکنند. آنچه که در نظام سرمایه داری نیروی محرکه تولید و ادامه آن است، ارزش اضافی و سود می باشد. گرایش روزافزون نرخ سود به کاهش در زمینه فعالیتهای صنعتی که نتیجه سطح بسیار عالی و پیشرفته ترکیب ارگانیک سرمایه است، خود یک مانع بر سر راه سرمایه و رشد نیروهای مولده است. بدون علت نیست که سرمایه ها بیش از پیش از حیث تولید دور میشوند. از این گذشته غلبه موقتی بر موانع موجود گسترش بازار داخلی و بین المللی را می طلبد. اما با بازار داخلی از منتهای پیش دیگر ساختگی نیازهای سرمایه نموده و نیست. با اینهمه موانع محدودیت های خود نظام سرمایه داری این بازار را محدود میکند. تحولات تکنولوژیک، و تمرکز و انباشت غول آمای سرمایه ها که همراه با عالی تر شدن ترکیب ارگانیک سرمایه بوده است، به بیکاری گروه بسیار کثیری از توده های کارگر در کشورهای سرمایه داری انجامیده است. در نتیجه ارتش ذخیره صنعتی در تمام کشورهای سرمایه داری روز بروز افزایش می یابد. وقوع مکرر بحرانها بر طول و عرض این ارتش بیکاران افزوده است. نتیجه این امر کاهش روزافزون قدرت خرید عمومی جامعه و محدود شدن بازار داخلی است. سیاست سرمایه داران در کاهش دستمزد واقعی کارگران و کاهش مداوم سطح معیشت آنها با زهم قدرت خرید توده های زحمتکش را در کشورهای سرمایه داری محدود نموده است، نتیجتاً تحت چنین شرایطی امکان بسط بازار داخلی وجود ندارد. راه حل دیگری که بورژوازی برای تخفیف این بحرانها در برابر خود دارد، بسط و گسترش بازرجهانی، صدور سرمایه و گسترش بازرگانی بین المللی است. بدیهی است که بخش اعظم این بازار در ارتباط با ملتها و کشورهایی معنا ندارد که بخش عقب مانده جهان سرمایه داری را تشکیل میدهند. در اینجا است که سرمایه بین المللی بایک بازار وسیع و چند میلیاردمجموع روبروست که بالقوه میتواند وارد کننده عمده سرمایه، خریدار محصولات کشورهای صنعتی پیشرفته، عرضه کننده نیروی کار و مواد خام ارزان باشد. اما در اینجا نیز خود سرمایه موانع و محدودیتهای بس عظیمی را بر سر راه بسط و گسترش بازار پدید آورده است. واقعیت این است که عقب ماندگیهای ساختاری این جوامع که نتیجه سلطه طولانی مدت امپریالیستها، وابستگی اقتصادی و تقسیم بین المللی کار در بازرجهانی است به همراه غارت این جوامع توسط سرمایه مالی، قدرت جذب سرمایه و خرید محصولات را در این بازار محدود نموده است. از این گذشته رقابت انحصارات بین المللی در سطح کنونی پیشرفت نیروهای مولده و استفاده از پیشرفته ترین تکنولوژیها، خود مانعی برای صدور سرمایه در شکل مولد آن میباشد علت این امر آنست که اولاً - انحصارات عامدانه مانع از صدور تکنولوژیهای جدید به کشورهای عقب مانده میگردد. ثانیاً - استفاده از تکنولوژیهای پیشرفته مستلزم سطح بالائی از دانش و مهارت فنی است که اغلب این کشورها فاقدند، لذا امکان صدور سرمایه مولد به کشورهای دیگر محدود میگردد. در عوض سرمایه

برداشت، نتیجتاً در کلیه کشورهای یاد شده بورژوازی قدرت را بدست گرفت و سرمایه داری در آنها احیاء گردید.

این فروپاشی اردوگاه توازن قوا را در عرصه جهانی بنفع سرمایه بین-المللی برهم زد. بورژوازی با استفاده از موقعیت پیش آمده دست به یک تعرض وسیع و گسترده علیه طبقه کارگر زد. فشار به طبقه کارگر و تعرض برای بازیس گرفتن پاردهای از دستاوردهای اجتماعی و رفاهی کارگران و زحمتکشان در کشورهای سرمایه داری تشدید گردید. در همان حال با این تشدید بحرانها و تضادهای نظام سرمایه داری و فروپاشی بلوک شرق تقریباً در کلیه کشورهای سرمایه داری احزاب جناح راست بورژوازی در راست قدرت قرار گرفتند.

اما این گرایش بر راست در این حد متوقف نشده است. تشدید بحرانها و تضادهای نظام سرمایه داری و گرایش امپریالیسم به ارتجاع سیاسی، به شکل گیری و تقویت جریانات نژادپرست و فاشیست انجامیده است. این جریانات در تمام کشورهای پیشرفته سرمایه داری در حال رشد و نمو است. عمیق تر شدن بحرانهای نظام و تشدید مبارزه طبقاتی، از سوی بورژوازی تقویت میشوند. در بخش عقب مانده جهان سرمایه داری نیز این گرایش بر راست و تقویت ارتجاع سیاسی خود را در رشد و گسترش ناسیونالیسم و کلریکالیسم، از جمله پان اسلامیس نشان میدهد. همه این حقایق یا زتاب بحرانها و تلاطماتی است که نظام سرمایه داری جهانی با آن روبروست.

۲- مشخصه دیگر اوضاع جهانی در لحظه کنونی، کشمکشها، تضادها و مبارزات قدرتهای امپریالیست و انحصارات بین المللی بر سر بازارهای جهانی است.

تحولات اقتصادی و سیاسی چند سال اخیر در مقیاس جهانی منجر به دگرگونیهای در توازن قوای بین المللی و تشدید تضادهای امپریالیستی شده است.

امپریالیسم آمریکا که در پی جنگ جهانی دوم بصورت یک قدرت بلا-منازع امپریالیستی در عرصه جهانی ظاهر گردید و بخش اعظم بازارهای جهان را بصورت خود در آورد، در نتیجه قدرت عظیم اقتصادی و برتری تکنولوژیک، توانست به مدت چند دهه موقعیت برتر خود را در جهان حفظ کند. طی این مدت نه تنها هیچیک از قدرتهای امپریالیستی یارای روبروشی با امپریالیسم آمریکا را نداشتند بلکه با پذیرش سرکردگی امپریالیسم آمریکا در اردوگاه امپریالیسم، در مبارزه علیه اردوگاه سوسیالیسم عملاتابع سیاستهای اقتصادی، نظامی و بین المللی آمریکا بودند. اما بعلاوه قانونمدنیهای عصر امپریالیسم و سلطه سرمایه مالی که تشدید ناموزونیهای اقتصادی و سیاسی در زمره آنهاست، این نقش و موقعیت امپریالیسم آمریکا نمیتوانست ثابت و پایدار بماند. نتیجتاً بعلاوه همین ناموزونیهای رشد اقتصادی، بهرورتغییراتی در قدرت و توازن قوای نیروهای امپریالیستی صورت گرفت. در حالیکه قدرت اقتصادی امپریالیسم ژاپن و بلوک امپریالیستی بازار مشترک پیوسته رشد کرد، قدرت اقتصادی امپریالیسم آمریکا روز بروز به تحلیل رفت. نتیجتاً سهم آمریکا در تولید صنعتی جهان سرمایه داری که در نخستین سالهای نیمه دوم قرن، ۴۵ درصد بود در اوایل دهه ۹۰ به ۳۰ درصد کاهش یافت، در حالیکه سهم ژاپن از ۳ درصد به بیش از ۱۰ درصد افزایش یافت و سهم کشورهای اروپایی به حدود ۵۰ درصد رسید. در ۱۹۶۰ تولید ناخالص داخلی آمریکا تقریباً دو برابر کشورهای عضو بازار مشترک اروپا و ۱۱ برابر ژاپن بود. در ۱۹۹۰ در حالیکه حجم تولید ناخالص داخلی آمریکا ۵۳۹۱ میلیارد دلار بود، تولید ناخالص داخلی بازار مشترک به ۶۰۱۰ میلیارد و ژاپن به ۲۹۴۲ میلیارد دلار رسید. در ۱۹۵۵ سهم انحصارات آمریکایی در صادرات جهانی ۱۸ درصد، ژاپن ۲ درصد و آلمان ۷ درصد بود. تا ۱۹۹۰ سهم آمریکا به ۱۳ درصد کاهش یافت، اما سهم ژاپن به ۱۰ درصد و آلمان به ۱۲ درصد افزایش یافت. در سال ۱۹۹۰

در عرصه ۱۳

عمدتاً به شکل استقراری صادر میشود که با بهره های سنگین و فشار به مردم کشورهای عقب مانده سرمایه داری، قدرت خرید و بازار آنها را محدود می سازد. بنابراین سرمایه قدرتیست موانع موجود بر سر راه خود را از میان بردارد و از بحرانهای مزمن کنونی خلاص شود. نتیجه این بحرانها تشدید فشار به طبقه کارگر، تشدید استثمار این طبقه، کاهش سطح معیشت توده های زحمتکش، افزایش روز افزون تعداد بیکاران و وخامت نسبی و مطلق وضعیت طبقه کارگر است. هم اکنون منابع رسمی درصد بیکاران را در کشورهای عضو بازار مشترک اروپا متجاوز از ۱۰ درصد، در آمریکا ۷ درصد، در کانادا ۱۰/۳، در فرانسه ۹/۴ درصد، در انگلیس ۸/۳ درصد، در ایتالیا ۱۱ درصد، در آلمان منهای بخش شرقی ۴/۳ درصد و در ژاپن ۲/۳ درصد ارزیابی میکنند. این ارقام تنها بخشی از واقعیت بیکاری را در نظام سرمایه داری منعکس می سازند. نرخ واقعی بیکاری بسی بیش از ارقام رسمی است. تنها کافیست که اشاره شود، درصد واقعی بیکاران در آمریکا حتی از ۲ برابر درصد رسمی اعلام شده بیشتر است، بخش قابل ملاحظه ای از بیکاران را قربانیان بحرانهای اخیر نظام سرمایه داری تشکیل میدهند، و بخش دیگر در نتیجه متداول شدن روز افزون تکنولوژیهای جدید و اتوماسیون پیشرفته کنونی به صفوف ارتش بیکاران پیوسته اند. اما فشارهای نظام سرمایه داری به طبقه کارگر تنها در تشدید استثمار و بیکاری روز افزون خلاصه نمیشود. سرمایه داران بمنظور انتقال هر چه بیشتر بار بحران بردوش کارگران تعرض همه جانبه ای را به سطح معیشت و دستاوردهای طبقه کارگر سازمان داده اند. در حالیکه قیمت کالاها پیوسته افزایش مییابد افزایش اسمی دستمزدها حتی منطبق با افزایش نرخ تورم نیست. بعلاوه سرمایه داران با شکل مختلف از دستمزدها و مزایای کارگران میکاهند و هزینه های تأمین اجتماعی را کاهش میدهند. مجموعه این فشارهای مادی به طبقه کارگر، منجر به تشدید تضاد میان بورژوازی و پرولتاریا شده و طی سالهای اخیر مبارزه طبقه کارگر ائتلاف نوینی یافته است. در تمام کشورهای سرمایه داری، کارگران یکرشته اعتصابات را علیه سرمایه داران سازمان داده اند. تعداد کارگرانی که طی یکسال گذشته در اعتصابات شرکت کرده اند به چند برابر سالهای گذشته افزایش یافته است. در مورد وسعت و اهمیت این اعتصابات همین بس که گفته شود اعتصابات اخیر کارگران آلمانی بلحاظ وسعت و فراگیری آن طی دو دهه گذشته بی سابقه بوده است. لذا نتیجه ای که از بررسی اوضاع اقتصادی جهان سرمایه داری عاید میشود اینست که با تشدید بحرانها و وخامت شرایط مادی طبقه کارگر، مبارزه این طبقه علیه بورژوازی تشدید میگردد و گسترش می یابد.

این تشدید بحران اقتصادی و تشدید مبارزه طبقاتی، گرایش به ارتجاع سیاسی را که خصوصیت بارز سرمایه داری در مرحله امپریالیسم می باشد، از هم اکنون تشدید کرده است.

اوضاع سیاسی جهان در مجموع خود، در لحظه کنونی با یک چرخش بر راست در مقیاس جهانی مشخص میگردد. این چرخش بر راست مقدم بر هر چیز خود را در قدرت گیری راست ترین جناحهای بورژوازی در کشورهای امپریالیست و تعرض گسترده به حقوق و دستاوردهای کارگران و زحمتکشان نشان میدهد.

عاملی که این چرخش بر راست را تشدید نمود و به تعرض سرمایه میدان داد، فروپاشی بلوک شرق بود. این واقعیتیست که انقلاب کیبیر پرولتاریائی اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه و متعاقباً انقلابات شرق اروپا که منجر به شکل گیری اردوگاه سوسیالیسم شد، نوعی توازن سیاسی در عرصه جهانی پدید آورد که تا مدتها جلوتعرض افشارگیست امپریالیسم را گرفته بود. اما در نتیجه یکرشته عوامل معینی و انحرافات ایدئولوژیک-سیاسی، این انقلابات از مسیر اصلی خود منحرف گشته و متعاقباً فرمهای سیاسی و اقتصادی که در کشورهای عضو اردوگاه صورت گرفت باقیمانده موانعی را که بر سر راه بورژوازی و احیاء همه جانبه سرمایه داری وجود داشت از میان

گزارش سیاسی کمیته اجرائی . . .

سهم آمریکا در صادرات جهانی ۳۹۶ میلیارد، با بازار مشترک ۵۲۶ میلیارد و ژاپن ۲۸۷ میلیارد دلار بود. در نخستین سالهای پس از جنگ جهانی دوم آمریکا بزرگترین قدرت مالی جهان سرمایه داری بوده و مهمترین بانکهای جهان، آمریکایی بودند اما امروز وضع یکلی تغییر کرده است. در حالیکه در ۱۹۴۸ آمریکا صاحب ۷۲ درصد ذخایر طلاي جهان بود، امروز این رقم به کمتر از ۲۵ درصد کاهش یافته است. با زوال قدرت مالی آمریکا، بانکهای آمریکایی نقش مهم گذشته خود را از دست داده اند. در ۱۹۹۰ از پانزده بانک انحصاری بسیار بزرگ جهان تنها یک بانک آمریکایی بود که آنهم در ردیف یازدهم قرار داشت و حال آنکه ۱۱ تا از این انحصارات بانکی، ژاپنی و ۳ بانک دیگر فرانسوی بودند. برغم اینکه امپریالیسم آمریکایی با تکیه موقعیت گذشته اش کوشیده است، نقش خود را در صندوق بین المللی پول و بانک جهانی حفظ کند و از این طریق بر سیاستهای اقتصادی جهانی تاثیر بگذارد، اما اینهمه درصد قدرت رای آن هم اکنون در صندوق بین المللی ۱۹/۶ درصد و در بانک جهانی ۱۵/۱ درصد میباشند، در حالیکه قدرت رای بازار مشترک در صندوق بین المللی ۲۸/۹ درصد و در بانک جهانی ۲۹/۷ درصد است. درصد قدرت رای ژاپن در این دو ۶/۱ و ۸/۷ می باشد. انحصارات صنعتی آمریکایی نیز وضعیت مشابهی داشته اند. تنها یک دهه پیش ۲۳ انحصار آمریکایی در زمره بزرگترین ۵۰ انحصار صنعتی جهان بودند، در ۱۹۹۱ این تعداد به ۱۵ انحصار کاهش یافت و حال آنکه بر تعداد انحصارات ژاپنی که در زمره بزرگترین انحصارات صنعتی جهان هستند افزوده شد و از ۵ به ۱۱ افزایش یافت.

در زمینه صدور سرمایه، تا ۱۹۷۱ نیمی از مجموع سرمایه گذاری های قدرتهای امپریالیست در خارج به انحصارات آمریکایی تعلق داشت، در ۱۹۹۰ سهم سرمایه های آمریکایی به ۴۰ درصد کاهش یافت. سهم بازار مشترک از ۴۰ درصد تجاوز نمود و سهم ژاپن به ۱۵ درصد افزایش یافت. تمام این واقعیات انعکاس زوال قدرت اقتصادی امپریالیسم آمریکا و برتری روز افزون بلوک امپریالیستی بازار مشترک اروپا و امپریالیسم ژاپن است. لذا بدیهی است که امپریالیسم آمریکا دیگر قادر نخواهد بود موقعیت گذشته خود را حفظ کند. امپریالیستهای ژاپنی و بازار مشترک بنا به وضعیت بهتر اقتصادی خود و قدرت روز افزون اقتصادی - مالی که کسب کرده اند، خواستار سهم بیشتری از بازارهای جهانی بحسب موازنه جدید اقتصادی هستند. این تغییرات به همراه خود تشدید تضاد میان سه قطب امپریالیستی را بار آورده است. تشدید این تضادها و منافع متضاد گروه بندیهای امپریالیستی از مدتی پیش بصورت یک واقعیت درآمده است. در عین حال فروپاشی بلوک شرق نیز عاملی بوده است که امپریالیستهای بازار مشترک و ژاپن، مسئله سرکردگی امپریالیسم آمریکا را مورد سوال قرار دهند، چرا که این سرکردگی تنها در شرایط معینی از اوضاع جهانی و رویارویی سیاسی و نظامی آمریکا و شوروی معنا میابد.

با این توضیحات روشن است که امپریالیسم آمریکا به علت زوال قدرت اقتصادی خود که تعیین کننده قدرت سیاسی و نظامی این کشور است، دیگر در وضعیتی نیست که بتواند موقعیت گذشته خود را حفظ کند. اگر هنوز امپریالیسم آمریکا با تکیه برتری سیاسی و نظامی اش که میراث برتری اقتصادی گذشته آن بود، در تلاش است نقش گذشته خود را حفظ نماید، این تلاش پایدار نیست، و توأم با زوال اقتصادی این کشور و موقعیت سیاسی و نظامی اش زوال خواهد یافت. با اینهمه هنوز انحصارات امپریالیستی آمریکا میکوشند از بازارهای خود هراس کنند و مانع از افتادن بازارها بدست رقبای امپریالیست خود گردند. این مقاومت انحصارات آمریکایی طی دو سه سال اخیر تضاد میان امپریالیستهای آمریکایی با امپریالیستهای اروپایی و ژاپنی تشدید کرده است. در این میان کشورهای بسیار مشترک اروپا برای رودررویی آتی با امپریالیسم آمریکا و ژاپن، وحدت خود

را تحکیم می بخشند و حتی خود را برای رودررویی های نظامی آماده میکنند. آلمان که هم اکنون فعالانه در تجزیه و تقسیم کشورهای بلوک شرق سابق مشارکت دارد، برای بلعیدن این طعمه های کوچک تدارک میبیند. ژاپن نیز میکوشد خود را از قید و بند محدودیتهای پس از جنگ در زمینه نظامی رها سازد و اولین گام را برای گسیل نیروهای نظامی خود به خارج از مرزهای ژاپن برداشته است. مجموعه شرایط موجود و توازن قوای فعلا موجود نشان میدهند که در آینده تضادها و درگیریهای قطب های سه گانه امپریالیستی برای تجدید تقسیم بازارهای جهان تشدید خواهد شد.

۳- در ارزیابی اوضاع جهان باید به مسئله دیگری هم اشاره کرد و آن اوضاع بخش عقب مانده جهان سرمایه داری است. در این بخش از نظام سرمایه داری، عواقب و نتایج فلاکتبار این نظام آشکارا خودنمایی میکنند. وضعیت اقتصادی در این بخش عقب مانده نظام سرمایه داری با چنان وخامتی روبروست که نیاز به بحثهای مفصل ندارد. برغم اینکه تقریباً در تمام این کشورها شیوه تولید سرمایه داری سلطاست، اما اینهمه به علت وابستگی اقتصادی این کشورها و نقشی که در تقسیم بین المللی کارسیستم جهانی سرمایه داری عهده دارند، از عقب ماندگی های ویژه ای برخوردارند. کارگران و زحمتکشان در کشورهای تحت سلطه و وابسته در معرض استثمار مضاعفی قرار دارند، بورژوازی داخلی و بین المللی مشترکاً و به وحشیانه ترین شکل ممکن آنها را استثمار میکنند. نقشی که صدور سرمایه در به بند کشیدن، فقر و استثمار مردم زحمتکش این کشورها ایفا نموده است برکسی پوشیده نیست.

در نتیجه صدور سرمایه استقراری و بهره های سنگین هم اکنون بدهی این کشورها به یک تریلیون و ۳۵ میلیارد دلار رسیده است. همه ساله می باید میلیونها دلار از حاصل دسترنج توده های زحمتکش این کشورها بعنوان بهره بحیث صاحبان سرمایه های مالی سرازیر گردد. در نتیجه این اوضاع اقتصادی و سیاستهای غارتگرانه امپریالیستها، توده های مردم زحمتکش در این کشورها با فقر و فلاکت غیر قابل تصویری روبرو هستند. متجاوز از یک میلیارد و ۲۲۵ میلیون تن از مردم زحمتکش در این بخش از جهان سرمایه داری در فقر مطلق بسر میبرند و حدود ۶۰ درصد جمعیت فعال این کشورها بیکارند. در مورد وضعیت بهداشت و درمان و آموزش و غیره نیز اوضاع وخیم تر از آنستکه نیازی به توضیح داشته باشد، علاوه بر این، در این بخش از جهان سرمایه داری اغلب رژیمهای حاکماند که مردم را از ابتدائی ترین حقوق و آزادیهای سیاسی محروم ساخته و دیکتاتورهای عریان و آشکار برقرار است. تحت یک چنین شرایطی اکثریت بسیار عظیمی از مردم این کشورها که زیر فشارهای خردکننده مادی و معنوی قرار دارند، علیه نظام موجود در این کشورها مبارزه میکنند. این مبارزه نه فقط علیه بورژوازی داخلی و رژیمهای حاکم بر این کشورهاست، بلکه در همان حال مبارزه های علیه امپریالیسم و بورژوازی بین المللی است. در سراسر بخش عقب مانده جهان سرمایه داری جنبشی وجود دارد که خواستار یک رشته تحولات انقلابی - دمکراتیک و ضد امپریالیستی است. این جنبش نقش خود را در گذشته در تحولات جهانی ایفا نموده و در آینده نیز ایفا خواهد نمود.

مجموعه بحرانها و تضادهای که نظام سرمایه داری در عرصه جهانی با آن روبرو است و ما به مهمترین آنها اشاره کردیم، بیانگر این واقعیت اند که این نظام مطلقاً قادر نیست خود را از جنگ تناقضاتی که با آنها روبروست نجات دهد. چشم اندز تحول اوضاع نشان میدهد که این تضادها و بحرانها مداوم تشدید میشوند و راه نیگری جزیک انقلاب اجتماعی برای حل آنها وجود ندارد. شرایط عینی این انقلاب از مدتها پیش فراهم گشته است.

۴- پس از ارزیابی اوضاع جهانی اکنون باید به بررسی اوضاع در ایران بپردازیم.

در زمینه اقتصادی باید گفت که برغم ادعاها و تبلیغات رژیم مبنی بر بهبود اوضاع اقتصادی، بحران اقتصادی همچنان پابرجاست. با قرار

بجای خود باقیست.

رژیم، پس از مرگ خمینی تلاش نمود تا با حذف جناح باصلاح حزب الله، تضادهای حکومتی را تخفیف دهد و خود را از شر بحران دستگاه دولتی رها سازد. سیاست حذف حزب الله که از تصفیه این جناح از ارگانهای بالای دستگاه اجرائی و قضائی آغاز گردید، با انتخابات دوره چهارم مجلس ارجاع و تبدیل نمودن این جناح به یک اقلیت ناچیز قطعیت یافت. اکنون چنین بنظر میرسد که رژیم با این حذف حزب الله یکپارچگی بیشتری بدست آورده و بی دردسرتر میتواند سیاستهای خود را پیش ببرد. در کوتاه مدت ممکن است چنین باشد، اما مدتی مدید نخواهد گذشت که دوباره این تضادها تشدید خواهد شد. علت این مسئله را قبل از هر چیز باید در خصلت مذهبی حکومت و تلفیق آشکار دین و دولت جستجو کرد که مدام تضادهای دستگاه دولتی و کلروینای حقوقی - سیاسی را تشدید میکند. علت دیگر، تضاد منافع جناحهای حاکم است. اولاً - در حکومت مذهبی ایران، روحانیت سوای اینکه منافع بورژوازی و جناحهای آن را نمایندگی میکند، دارای منافع صنفی و فشری متمایزی نیز می باشد که در پاره ای موارد با منافع بورژوازی اصطکاک جدی پیدا میکند و این تضاد مدام که حکومت مذهبی جمهوری اسلامی وجود دارد، وجود خواهد داشت. این واقعیت را تا با امروز تمام حیات و موجودیت رژیم جمهوری اسلامی نشان نداده است. ثانیاً - دو جناح اصلی که اکنون در ائتلاف با یکدیگر منافع بورژوازی را نمایندگی میکنند، و عجلالتا وحدت آنها بر تضادشان غلبه دارد، منافع دو بخش بورژوازی را نمایندگی میکنند، که گاه منافع آنها با یکدیگر اصطکاک پیدا میکند. بطور مشخص، در این ائتلاف رفسنجانی عمدتاً از منافع بورژوازی صنعتی و خامنه ای از منافع بورژوازی تجاری یا بازار دفاع میکند. نظر باینکه رفسنجانی میگوید تمام منافع و امکانات دولتی را در جهت منافع بورژوازی صنعتی کانالیزه نماید، این امر در نقطه ای معین تضاد میان بورژوازی صنعتی و تجاری را تشدید خواهد کرد و بار دیگر بحران حکومتی آشکارا بروز خواهد نمود. لذا حذف جناح حزب الله هم نمیتواند رژیم را از شر تضادها و بحران حکومتی نجات دهد. نتیجه حذف این جناح نه تقویت رژیم بلکه تضعیف آن محسوب میگردد. با حذف جناح حزب الله، سران آن تجزیه میشوند و بخشاهم بخدمت جناحهای حاکم درمی آیند، اما پایه توده ای حزب الله، به صفوف مخالفین رژیم می پیوندند، و آخرین توهما ت فرو می ریزد. چنانکه هم اکنون در میان کارگران حزب الهی این مسئله در محدوده ای رخ داده است.

ماحصل تمام این تضادها، تشدید بی ثباتی رژیم و ناتوانی آن است. این در شرایطی است که در نتیجه اوضاع وخیم اقتصادی روز بروز بر دامنه مبارزه توده های مردم ایران علیه حکومت افزوده میشود. طی یکسال گذشته مبارزه کارگران و توده های زحمتکش، رشد چشمگیری داشته است. در اغلب کارخانه ها و موسسات تولیدی اعتصابات در اعتراض به شرایط وخیم مادی کارگران صورت گرفته است. اعتصابات کارگران نفت مهمترین این اعتصابات بوده است. در عین حال از آنجا نیکه شرایط مادی زندگی توده مردم بحد غیر قابل تحملی وخیم شده است، اشکال مبارزه در پاره ای موارد شکلهای عسکی، مستقیم و انقلابی بخود گرفته اند. این مبارزات اخیرا به شکل تظاهرات قهرآمیز در مشهد، اراک، شیراز و بوکان بروز نموده است. بنا بر این، مجموعه اوضاع اقتصادی و سیاسی و رشد مبارزات و اعتراضات کارگران و زحمتکشان، چشم انداز گسترش هر چه بیشتر ناراضی و رشد و اعتلاء جنبش توده ای را در برابر ما قرار میدهد. آنچه که در این روند تعیین کننده است، نقش طبقه کارگر و اشکال مبارزه ویژه این طبقه است. تظاهرات توده ای یکی از اشکال ضروری مبارزه علیه رژیم محسوب میشود. این تظاهرات که در مقطع کنونی یکی از اشکال اصلی مبارزه مردم علیه رژیم است، زمانی میتواند در مقابل با رژیم کارآیی خود را تماما به منصفه ظهور برساند که پشتوانه آن اعتصاب عمومی سیاسی باشد. اما

گرفتن رفسنجانی در راس امور اجرائی رژیم، حکومت جمهوری اسلامی تلاش نمود تا از طریق اتخاذ سیاستهای فوق ارتجاعی و انتقال تمامی بار بحران بردوش توده های زحمتکش، این بحران را حل کند. طی این مدت سیاست انتقال کارخانه ها و موسساتی که در دوران انقلاب زیر فشار توده های دولتی گردید، به بخش خصوصی در دستور کار قرار گرفت. رژیم، تسهیلات متعددی برای بورژوازی خصوصی داخلی و بین المللی قائل گردید. در این زمینه میتوان به تسهیلات مالی و ارزی، معافیتهای مالیاتی و غیره اشاره کرد.

هرگونه کنترل از سوی دولت بر فعالیت بخش خصوصی حذف شده و با آزاد شدن قیمتها، سرمایه داران مجازند محصولات خود را به هر قیمتی که میخواهند بفروش برسانند. طی این دوران، میلیاردها دلار سرمایه با استقراضی به ایران صادر گردید. بعلاوه جمهوری اسلامی از سرمایه گذاران خارجی دعوت کرده است که بدون هرگونه محدودیت در ایران سرمایه گذاری کنند. سرمایه داران بین المللی هم اکنون میتوانند موسساتی را که صد درصد مالکیت آنها متعلق به خود آنهاست ایجاد کنند. بدون هرگونه محدودیتی به صدور و خروج سرمایه دست بزنند و سودهای خود را به ارز ایران خارج نمایند. بعلاوه طی این مدت، رژیم بمنظور جبران ورشکستگی مالی خود از طریق اعمال فشارهای بیشتر به مردم قیمت کالاها و خدمات دولتی را افزایش داده است. بر میزان مالیاتهای غیر مستقیم افزوده است. سوبسیدها را حذف نموده و با سیاست آزاد کردن قیمت کالاها، به قیمتهای بازار سیاه جنبه رسمی داده است. افزایش نرخ ارزهای خارجی و کاهش عملی ارزش ریال به حدوده برابر، یکی دیگر از جوانب سیاستهای اقتصادی رژیم بوده است. در نتیجه این سیاستهای اقتصادی در حالیکه سودهای کلانی عاید سرمایه داران شده است، بردامنه فقرو سیه روزی در میان توده مردم افزوده شده است. برغم این همه فشار به توده مردم برای حل بحران، رژیم هنوز نتوانسته بر بحران اقتصادی فائق آید. این واقعیتی است که در محدوده ای نرخهای تولیدات صنعتی رشد داشته، سران رژیم ادعا میکنند که نرخ رشد تولید ناخالص داخلی حدود ۸ درصد بوده است، اما بفرض هم که رقم رسماً اعلام شده را واقعی بدانیم این بمعنای پایان رکود و بحران در جامعه ای که تمام اقتصاد آن از هم گسیخته می باشد، نیست. بعلاوه در حدی که تولید ناخالص داخلی رشد نداشته است، این رشد به ضرب استقراضهای کلان، وارد کردن قطعات و کالاهای واسطه ای و پیش ساخته و تسهیلات متعدد برای سرمایه داران و فشار به توده ها صورت گرفته، و با این همه تناوم آن تضمین شده نیست. رژیم حتی نتوانسته است به اهداف اعلام شده در برنامه ه ساله خود دست یابد. در نتیجه همین بحران اقتصادی و از هم گسیختگی اقتصادی و توسل بدروشهای کاملاً ارتجاعی برای حلال بحران است که نرخ واقعی تورم از ۳۰ درصد هم تجاوز نموده است. تعداد بیگاران برخلاف تبلیغات رژیم نه تنها کاهش نیافته بلکه افزایش نیز یافته است. در نتیجه مجموع سیاستهای اقتصادی رژیم، استثمار کارگران تشدید شده است. شکاف میان فقرو ثروت عمیق تر شده و فقر مطلق عمومیت بیشتری یافته است. لذا تضاد میان توده های کارگر و زحمتکش با طبقه حاکمه و رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی تشدید شده است. رژیم توأم با این سیاستهای اقتصادی ارتجاعی همچنان به سیاست سرکوب و اختناق خود ادامه داده است. مردم ایران همچنان از آزادیهای سیاسی محروم اند و هر حرکت اعتراضی و برحق توده ها با قهر و سرکوب پاسخ داده میشود. این فشار معنوی به مردم، تمایلات آزادی خواهانه و دمکراتیک را در میان مردم تقویت نموده و برحدت تضاد آشتی ناپذیر میان توده مردم و رژیم افزوده است. از سوی دیگر دستگاه حاکمه با یک بحران دیگر نیز دست بگریبان است، و آن بحران حکومتی است. این یک بحران ساختاری حکومت مذهبی در ایران است و برغم اینکه در برخی مقاطع ممکن است حتی تضادهای این حکومت تخفیف پیدا کنند، با اینهمه بحران حکومت مذهبی

نیروی اصلی برپاکننده این اعتصاب تنها میتواند طبقه کارگر باشد. این واقعیتی است که در لحظه کنونی هنوز مبارزه طبقه کارگر عمدتاً حول خواسته‌های اقتصادی است و اعتصابات کارگران در این محدوده صورت میگیرد، اما شرایط عینی حاکم بر جامعه بگونه‌ایست که اوضاع را بیش از پیش برای عمده شدن شکل سیاسی مبارزه طبقه کارگر و روی آوردن این طبقه به اعتصاب عمومی سیاسی مهیای سازد. تنها اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه بعنوان اشکال مبارزاتی مختص طبقه کارگر قداست کمر رژیم را بشکنند و به سرنگونی آن بیانجامد.

لذا عمده ترین وظیفه در شرایط کنونی بسیج سیاسی کارگران، متشکل ساختن این طبقه و ارتقاء اشکال مبارزاتی کارگران است. در مقطع کنونی، اصلی ترین ابزار سازماندهی و تشکل کارگران، کمیته‌های مخفی کارخانه است. باید با تمام نیرو در جهت ایجاد و گسترش کمیته‌های مخفی کارخانه تلاش نمود. در عین حال تاکید بر این شکل اصلی سازماندهی در شرایط کنونی، نافی اشکال دیگر نیست. باید از تمام تشکل‌های مخفی و علنی، قانونی و غیرقانونی برای متشکل ساختن و آگاه نمودن طبقه کارگر استفاده کرد.

سازمان مادر همانحال که در منتهای توان خود برای انجام این وظیفه تلاش میکند، در عین حال بر ضرورت وحدت کمونیستهای ایران و متشکل شدن آنها در یک سازمان واحد برای پیشبرد این وظیفه و تقویت صفوف متحد کارگران تاکید می‌ورزد. این واقعیتی است که موانع متعددی بر سر راه این وحدت وجود دارد، اما بهر حال باز هم باید در این جهت تلاش نمود. مسئله دیگری که باید بر آن تاکید نمود، تلاش متحد نیروهای انقلابی دمکراتیک برای سرنگونی جمهوری اسلامی است. در شرایطی که اوضاع عینی بیش از پیش برای سرنگونی جمهوری اسلامی مهیا میگردد، در شرایطی که جنبش توده‌ای پیوسته‌اعتلاء می‌یابد و اشکال عالیتری بخود میگیرد، سازمان ما باز هم بر مسئله ضرورت ائتلاف نیروهای انقلابی و دمکرات حول یک پلتفرم که دربرگیرنده خواسته‌های انقلابی - دمکراتیک توده‌های مردم است تاکید می‌ورزد. شرایط حساس کنونی بسیج و اتحاد همه نیروهای انقلابی - دمکراتیک را برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری یک حکومت شورایی ایجاب میکند.

